«و قائم ال بعمد»

- «رَفَعَ ٱلسَّمَوَٰتِ بِغَيرِ عَمَدٖ تَرَوۡنَهَاۖ»؛ ستون غیر مرئی ای آسمانی بی‌ستون؟
- احتمال تطبیق آیه‌ی «فِي عَمَدٖ مُّمَدَّدَةِۭ» بر عمر انسان
- «وَإِذَا ٱلۡأَرۡضُ مُدَّتۡ»؛ امتداد زمین در قیامت از اول خلقت تا آخر
- اشتراک معنایی «عَمَدَ» و «أمد» در اشتقاق کبیر
- «ع» معنای شدیدتر همزه
- «أمد» امتداد زمانی متصرم و سست، «عمد» امتداد مستحکم
- نفی دوام زمانی و قیام زمانی در فقره‌ی «دائم ال بامد و قائم ال بعمد»
- ثبات زمان، عامل جلوه قیامتی زمان در «عمد»
- سرمدیت خداوند متعال
- کتاب «الفین» علامه‌ی حلی

«رَفَعَ السَّمٰوٰتِ بِغَيرِ عَمَدٍ تَرَونَهَا»؛ ستون غیر مرئی ای آسمانی بی‌ستون؟

جمله‌ی سوم «و قائم لا بعمد» است. خدای متعال دائم است، اما نه دوام زمانی و خلقی. واحد است، اما نه وحدت عددی، قائم است، اما نه به اتکاء به ستون. الآن زید قائم است. به چه چیزی قائم است؟، به عمد ستون فقراتش. اگر این ستون فقرات را نداشت، بدنش می‌افتاد. کما اینکه در آن روایت هست که روح انسان هم مثل ستون فقرات عمد دارد. حضرت علیه السلام فرمودند: **«دِعامَةُ الْمُؤْمِنِ عَقْلُهُ»**[1]؛ ستون فقرات روح انسان، عقلش است. اگر عقلش را صدمه بزند و به کار نگیرد و ستون فقرات روحش ضعیف باشد، کارآمدی ندارد. هر چیزی، عمد دارد. **«رَفَعَ السَّمٰوٰتِ بِغَيرِ عَمَدٍ تَرَونَهَا»**[2]؛ خداوند متعال آسمانها را بدون ستون به پا داشته است. حال یعنی ستونی نیست و ستونی هست و شما نمی‌بینید؟ هر دو را در کتابهای تفسیری مطرح کرده‌اند. «رَفَعَ السَّمٰوٰتِ بِغَيرِ عَمَدٍ تَرَونَهَا»؛ ستونی که شما ببینید ندارد، اما ستون دارد. ای خیر، «بغیر عمد»؛ اس ستون ندارد، «ترونها»؛ می‌بینید که ستون ندارد. هر دوی این احتمالها، در آیه وجود دارد.

یادم می‌آید، سن بنده کم بود. کسانی که خیلی به تطبیق آیات بر مسائل علمی علاقه دارند، به مدرسه می‌آمدند و صحبت می‌کردند. خدا رحمت کند! «بغیر عمد ترونها» [را می‌گفتند] یعنی جاذبه. ستون دارد، اما جاذبه به چشم نمی‌آید. ایشان به این صورت معنا کرده‌اند. «بغیر عمد ترونها»؛ آسمانها به ستون بر پا است. آن ستون چیست؟؛ نیروی جاذبه‌ای است که اینها را به هم نگه داشته است. اما این ستونی نیست که به چشم بیاید. «بعمد ترونها» نیست.

در اینجا «قائم» به چه معنا است؟

شاگرد: وقتی خداوند متعال، قائم به بعمد است، پس «ترونها» باید صفت «عمد» باشد نه صفت «سماوات».

استاد: وقتی رافعش را به خداوند متعال نسبت داده است، کافی است. «رفع السماوات»، پس رافع دارد. سماوات رافعی دارد که همان خداوند متعال است. پس متکی علیه، خداوند متعال می‌شود، بلا عمد. یعنی دیگر عمد، ثالث ندارد. حال بحث آیه‌ی شریفه جای خودش. نمی‌دانم در چند آیه، ماده‌ی «عمد» آمده است. یکی که در سوره‌ی مبارکه‌ی «همزه» است: «فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ»[3]. در این آیه، خیلی معنا وجود دارد. اینجا به کلمه‌ی عَمَدی که قبلاً داشتیم، مربوط می‌شود.

---

[1]. علامه‌ی مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام، ج ۱، ص ۹۶.

[2]. الرعد، آیه‌ی ۲.

[3]. همزه، آیه‌ی ۹.

احتمال تطبیق آیه‌ی «فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ» بر عمر انسان

خیلی‌ها اشتقاق کبیر را قبول ندارند. شاید مسخره هم بکنند. خُب، هر کسی روی حساب استنتاجی که از حرف‌ها دارند، رد می‌کند.

شاگرد: چهار مورد است: «خَلْقَ السَّمٰوٰتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا» [1] و «إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ» [2].

استاد: کلمه‌ی «عمد ممددة» نکته‌ای دارد که شاید به بحث ما، مربوط باشد. حضرت علیه السلام، در این عبارت، دو کلمه را کنار هم گذاشته‌اند. از حیث قافیه، وزن، خصوصیات و حرف که یکی هستند. از حیث اشتقاق کبیر هم یکی هستند: «عمد» و «أمد». یکی با عین است و دیگری با همزه است. اگر اشتقاق کبیر درست باشد، باید «عمد» با «أمد»، ارتباطی داشته باشد؛ یک اشتراکی داشته باشند. «أمد»، به‌معنای یک غایت است؛ به‌معنای یک مدت زمانی است. «عمد» به‌معنای ستون است. خُب، ستون چه ربطی به «أمد» دارد؟! آیه را بخوانیم و ببینیم چیزی به ذهن می‌آید یا نه؟

> **«وَيَلُفُّ الْكُلَّ هٰذِهِ الْمَزَّةُ، الَّتِي جَمَعَ الْمَالَ وَعَدَّدَهُ، يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ، كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ، وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ، نَارُ اللّٰهِ الْمُوقَدَةُ، الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ، إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُؤْصَدَةٌ، فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ»**

«نَارُ اللّٰهِ الْمُوقَدَةُ، الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ» که تطلعش بر فواد است. «إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُؤْصَدَةٌ»؛ این ناری که تطلعش بر فواد است، همراه و چسبیده و ملازم با آن‌ها است. به چه صورت با آن‌ها همراه است؟ «فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ»؛ در یک ستون ممد طولانی. این «عمد ممد» چیست؟

شاگرد: ستونی است که آن‌ها را تشکیل می‌دهد.

استاد: ایشان گفتند آیا این عمد ممد، همین هشتاد سالی است که در این دنیا زندگی کرده است؟ این عمد ممد است. هشتاد سال برای خودش آتش کسب کرده است، ای نه، چیز دیگری است؟ در روایت دارد صدایی آمد؛ حضرت صلّی اللّٰه علیه و آله، از جبرئیل علیه السلام سؤال کردند که صدای چه بود؟ گفت: کافری الآن مُرد. توضیح قبلش این بود: یک سنگی از لبه‌ی جهنم رها شده بود، هفتاد سال طول کشید تا به ته جهنم رسید. جهنم و بالا و پایین و هفتاد سال.

---

[1]. لقمان، آیه‌ی ۱۰.

[2]. الفجر، آیه‌ی ۷.

«وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ»؛ امتداد زمین در قیامت از اول خلقت تا آخر

به‌عنوان احتمالی که می‌توان روی آن فکر کرد، عرض می‌کنم؛ یادتان هست که راجع به آیه‌ی شریفه‌ی «وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ»[1] بحث کردیم. زمین را چه طور می‌کشند؟ «مدّت» در این آیه به چه معنا است؟ دنبالِه‌ی آن می‌فرماید: «وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ»[2]. آیا یکی از وجوه «مدّت» می‌تواند این باشد که در صحنه‌ی قیامت، از اول خلقت زمین تا آخر خلقتش، به صورت «عهد ممدد» حاضر می‌شود؟ چرا؟؛ چون که صحنه‌ی قیامت، صحنه‌ی احاطه بر همه‌ی زمان‌ها است. وقتی کسی به صحنه‌ی قیامت وارد می‌شود، «اذا الارض مدّت» می‌شود. حال دیگر به زمین به‌عنوان سه بُعدی نگاه نمی‌کنید. به زمین نگاه می‌کند، به‌عنوان یک هم بافته چهار بُعدی. طول و عرض و عمق و از اول تا آخر. یک ارض ممدود موجود است. البته این‌ها محتملاتی است برای فکر کردن. ببینیم آیا سر می‌رسد یا نمی‌رسد.

اگر اینجا این احتمال فی الجمله درست باشد که «أمد ممدد» به‌معنای طول عمر او باشد که «إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُؤْصَدَةٌ»، مثل بیان امام علیه‌السلام می‌شود که فرمودند: «الصراط صراطان؛ صراط فی الدنیا و صراط فی الآخرة»[3]. اینجا هم همه روی صراط راه می‌روند. هر که در اینجا از صراط خوب در می‌شود، آنجا هم در می‌شود. وقتی در اینجا اهل «همزه و لمزه» است، اهل «يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ» است در آنجا به چه صورت می‌شود؟ «نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ، الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ، إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُؤْصَدَةٌ» آتش خدای متعال! همان‌طور که خدای متعال جنت دارد، نار هم دارد. «إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُؤْصَدَةٌ»؛ آن‌ها را رها نمی‌کند. «فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ» همراه آن‌ها است.

---

[1]. الانشقاق، آیه‌ی ۳.

[2]. همان، آیه‌ی ۴.

[3]. شیخ صدوق، معاني الأخبار، ج ۱، ص ۳۲.

اشتراک معنایی «عَمَدَ» و «أمد» در اشتقاق کبیر

خُب، اگر این احتمال باشد، شاید به ذهن بیایی که باید یک رابطه‌ای باشد. حتی «عمد» به یک نحوی با زمان و امتداد ربط دارد. ستون، یک نحو امتداد را می‌رساند. خُب، اگر این‌طور باشد، هر دو یکی باشند. جلوتر می‌رویم. اگر «ع» در «عمد» را برداریم، الف در «امد» را برداریم، ته‌ش «مد» می‌ماند. «مد» به‌معنای کشش است. اشتقاق کبیر همین است؛ «مد» و «ممدود»، «فِي عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ» «ممدد» دو حرفی شد. «مد» خودش کشیده است؛ دوام است. «عمد» و «امد» می‌توانند در اصل امتداد، با هم شریک باشد. فقط تفاوتش به همزه و عین است.

«ع» معنای شدیدتر همزه

این هم معلوم نیست سر برسد. قبلاً به‌عنوان محتملات بحث کرده‌ایم. هر کلمه‌ای که همزه در آن بیاید، اگر به جای آن، عین بیاید، عین، همان معنا را، به‌صورت محکم‌تر، غلیظ‌تر، با یک درجه‌ی بالاتری، ادا می‌کند. یعنی اگر «امد» به‌معنای مدت و امتداد است، «عمد» امتدادی محکم‌تر و با استحکام بیشتر و سفت‌تر است. خُب، روی این حساب معنای عرفی که مانعی ندارد. جای آن رفیق مان خالی است! این‌ها را که در مباحثه می‌گفتم، می‌خندید! خدا حفظش کند!

«أمد» امتداد زمانی متصرم و سست، «عمد» امتداد مستحکم

خُب، اگر «أمد» به‌معنای زمان باشد، مد است، اما مدی است که به چشم نمی‌آید. ستون هم مد است، اما مدی است که سفت است و جسم است؛ به‌صورت کامل می‌توانیم آن را ببینیم. خُب، اگر به این صورت باشد، تطبیق «عمد» بر ستون، تطبیق بر یک صغری و مصداق است؛ معنای «عمد»، دقیقا به‌معنای ستون نیست. ستون از آن حیثی که یک امتداد محکم پا بر جایی را می‌رساند، «عمد» است و زمان از آن جایی که یک امتدادی را می‌رساند، امتدادی که متصرم است، سفت نیست، همه‌ی اجزایش موجود نیست، کم متصل قارّ نیست، لذا «أمد» می‌شود.

نفی دوام زمانی و قیام زمانی در فقره‌ی «دائم لا بامد و قائم لا بعمد»

«قائم لا بعمد»؛ الآن خیلی خوب شد. دوام خدای متعال زمانی نیست. قیام خدای متعال مکانی نیست. یعنی طوری نیست که ستون فقرات داشته باشد یا یک عصایی داشته باشد که بهآن تکیه بدهد. اساساً قیامی که با «عمد» است، بُعد دارد، امتداد دارد. «امد» و «عمد» در دم مشترک هستند. در میم و دال مشترک هستند. خدای متعال چیزهایی از دوام و قیام دارد که اصلاً ربطی به «مد» و امتداد ندارد. چه امتداد «امد» که زمانی است، چه امتداد «عمد» که ستونی است و مکانی است. ابعاد ثلاثه‌ی مکانی ندارد، بُعد چهارم زمانی هم ندارد. ولی قیامش را دارد، دوامش را هم دارد. این زیباترین بیان است که امام علی‌علیه‌السلام اوصاف الهی را از تشبیه تخلیه کرده‌اند. «دائم»؛ دوام دارد، اما «لا بأمد»؛ دم و کشیدن در آن نیست. دم خفیف متصرم زمانی ندارد. «قائم» سر و پا ایستاده است، اما نه ایستادن مکانی که سرش بالا و پایین و بُعد ببرد. «لا بعمد»؛ یک امتداد سفتی که مکانی باشد. ابعاد ثلاثه را به خودش بگیرد.

شاگرد: این سه قید با هم کل حالات کم را در بر می‌گیرد. کم متصل، کم منفصل، کم غیر قار.

استاد: بله؛ این هم نکته‌ی پایانی می‌شود. اول فرمودند: «واحد لا بالعدد»؛ کم منفصل نیست. خدای متعال واحد است اما نه وحدتی که کم منفصل است. دائم است اما نه به آن کمی که متصل غیر قار است و قائم است، نه به آن کم متصلی که قار است. بنابراین این سه فقره، تمام انواع عرض کم را از خداوند متعال برداشت و برای خداوند متعال، به تناسب هر کمی صفتی را ثابت کرد که تشبیه از جهت کم در آن نیست. وحدت غیر تشبیهی، دوام غیر تشبیهی و قیام غیر تشبیهی.

حال عبارت بعدی را ببینید. اگر ما اینها را مباحثه می‌کنیم، اصل کار این است که شما چیزی بفرمایید. من پر گویی کنم بی ادبی است.

ثبات زمان، عامل جلوه قیامتی زمان در «عمد»

شاگرد: دوام زمانی داریم و غیر زمانی؟

استاد: این سؤال ماند. این سؤال، سؤال خوبی است. اگر این احتمال درست باشد که «فِي عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ» به‌معنای عمر است، عمر که قرار شد «امد» و زمان باشد، چرا آیه‌ی شریفه، عمر او را با عین آورده است؟ باید «فی أمد» باشد. با این توضیحی که عرض کردم، خیلی قشنگ می‌شود. ببینید همین امد ِسست، امد متصرم زمان دنیا که موجود و معدوم می‌شود – دیروز رفت و تمام شد، فردا هم که هنوز نیامده است- امتدادی است که سست و متصرم است. همین امد در قیامت به‌عنوان کم متصل قار، کلش موجود است. اول و آخرش موجود است. حالا دیگر متصرم نیست. اگر این احتمال درست باشد، قرآن کریم می‌فرمایدی این امد سست، این زمان دنیا که به این صورت می‌گذرد، وقتی در صحنه‌ی قیامت وارد می‌شوید، دیگر امد نیست، بلکه «عمد» است. یعنی محکم است و همه‌اش موجود است. مثل یک ستونی که کل اجزای آن، دفعتا موجود است، کل عمر هشتاد سال‌ه هم، دفعتا با هم موجود است. بنابراین در اینجا «قائم ال بعمد»، به‌معنای امتداد محکم شده که می‌خواهد ابعاد ثلاثه را نگه دارد. در آیه‌ی شریفه هم، ولو زمان است، اما صبغه‌ی تصرم زمانی اصلاً مقصود آیه نیست. صبغه‌ی ثبات زمان، جهت باطن زمان که کلش موجود است، مقصود است.

سرمدیت خداوند متعال

شاگرد: دوامی که زمان ندا‌شته باشد، در همه زمان موجود است.

استاد: برای خدای متعال؟

شاگرد: بله؛ دوامی است که ای اصلاً زمان ندارد ای زمانش موجود است.

استاد: بنده مثالی میزنم؛ «وَلِلّٰهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ»[1] الآن شما میفرمایید: دو و دو، چهار میشود. این را به‌عنوان یک مطلب خیلی واضح قبول دارید. دیروز دو و دو، چهار میشد و امروز هم؟ و فردا هم؟ دو و دو چهار میشود، دوام دارد ای ندارد؟ دوام دارد یعنی امروز هست، فردا هم هست؟ ریختش را نگاه کنید. مجموع ضلعهای مثلث قائم الزاویه برابر است با مربع وتر. این فرمول فیثاغورس است. این فرمول دوام دارد ای ندارد؟ شما جواب من را بدهید.

شاگرد: این شأنیت زمان ندارد که بعد بگوییم دارد ای ندارد. چیزی که شأنیت زمان داشته باشد، ولی میخواهیم بگوییم دائم است یعنی فوق زمان است.

استاد: شما جواب من را بدهید. قاعده‌ی فیثاغورس دوام دارد ای ندارد؟

شاگرد: دارد.

استاد: یعنی هر روزی که میرود، این دوامش به همراه زمان ادامه پیدا میکند؟ شما قضیه را درک کنید، آیا به این صورت است؟ اگر به این صورت بود که ممکن بود فردا تغییر کند. دوام زمانی به این صورت است. بلکه دوام زمانی ندارد، اما در عین حال شما میگویید دائم است. تلطیف ذهن کنید؛ الآن که جواب من را دادید و گفتید قاعده‌ی فیثاغورس دوام دارد، منظورتان از این دوام چیست؟ یعنی میگویید امر ثابت است. زمان برای حرکت است. اما قاعده‌ی فیثاغورس که دوام دارد، یعنی یک امر ثابت است.

شاگرد ۲: حالش دوام دارد. وضعیتش دوام دارد.

استاد: «حالَ ای زال». خود حال، آنی است که تمام میشود.

شاگرد ۲: مثلاً شخصی به یک چیزی تکیه کرده است، حالت او ثابت است و منشأ ثباتش، همان چیزی است که به آن تکیه کرده است.

استاد: بعداً میتواند بیافتد. حالا در اینجا میتواند بیافتد ای نه؟

شاگرد: در اینجا نمیتواند بیافتد.

استاد: پس حال نشد.

شاگرد: میخواهد عمد را بگوید.

استاد: نه، ایشان نمی‌خواهند «عمد» را بگویند. ایشان می‌گویند دوامی که زمانی نباشد، اصلاً معنا ندارد. من به این صورت فهمیدم. مشکل ایشان، این است که می‌گویند دوام با زمان جوش خورده است. نمی‌شود دوام را بیاوریم ولی زمان را نیاوریم. من مثالم را برای همین عرض کردم. یعنی اینطور نیست. دوام خدای متعال که «یلیق بذاته». من مثال زدم که تمام حقایق ثابته، دوام دارند. بنده این چند سؤالی که کردم به این خاطر بود که ارتکاز شما معیت می‌کند که بگویی دوام دارد اما بعد از اینکه بر می‌گردی و تلطیف می‌کنی، می‌بینی مقصود شما این نبود که یعنی دیروز بود و فردا هم هست. اصلاً مقصود شما این نیست. بلکه مقصود از دوام، یعنی ثبات. یعنی تکان نمی‌خورد. دوام، تکان بخور نیست. تکان بخور از چه چیزی؟ از موضع حق. از موطن نفس الامریت و ثباتی که دارد، نمی‌تواند تکان بخورد. تازه خود این مثال، مسبوق به ذات الهی است. تمام حقایق، مسبوق به ذات او هستند. همه به او بر می‌گردند. او که سابق بر همه حقائق است، دوامی دارد که ریخت دوامش حتی با دوام این ثابته‌ها فرق می‌کند. یک دوامی است که مختص خودش است. در تعبیرات مرحوم میرداماد «سرمد» است. ملک و دهر و سرمد. ملک، عالم حرکت است. دهر، وعای زمان است. همه زمان در آنجا هست. سرمد، وعای دهر است. یعنی انواع زمان‌ها، هر وعائی برای آن تصور کنید، همه‌ی آن‌ها، نسبت به موطن سرمد که موطن مبدأ مطلق و خدای متعال است، همه‌ی آن‌ها آنجا است. لذا سرمد دوام دارد، دهر هم دوام دارد، این امور زمانی هم دوام دارد. خدای متعال دائم است، اما نه به دوام ما و نه حتی به دوام «عمد» که دهری باشد. بلکه به دوام سرمد که مختص خود خدای متعال است.

---

[1]. النحل، آیه‌ی ۶۰.

کتاب «الفین» علامه حلی

شاگرد: کتابی که مربوط به دلائل عصمت ائمه علیهم‌السلام باشد، چیست؟

استاد: الالفین علامه حلی که دو هزار دلیل برای عصمت می‌آورند. فخر المحققین که پسر علامه حلی هستند، در وسط کتاب که داشتند کتاب پدرشان را استنساخ می‌کردند به جایی رسیده‌اند؛ نوشته‌اند من که به اینجا رسیدم، دیدم این دلیل پدر من برهان نیست و خطابه است، لذا ننوشتم و قلم را زمین گذاشتم. بعد می‌گویند همان شب پدرم به خوابم آمدند، در خواب برایم ثابت کردند که برهان است، نه خطابه.

و الحمدلله ربّ‌العالمین و صلّی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین.